

مهاجرت و مهاجم

مهاجران و مهاجمان شمالی

مهاجرت و مهاجم در سرگذشت ملل تأثیر بسیار دارد و برخلاف آنچه در ظاهر بنظر میرسد مهاجرت يك قوم از مهاجم ایشان خطرناکتر است زیرا که مهاجرت بزودی خاتمه مییابد و غالباً تنها در ظواهر احوال مؤثر میافند و در کنته تمدن تأثیر چندانی ندارد مگر آنکه فوق العاده سخت و بادوام و یا با مهاجرت همراه باشد مانند حمله ژرمن‌ها بروم غربی و حمله تاتار بایران که تمدن این دو ملت را برباد داد. اما اثر مهاجرت سریع نیست ولیکن شدید است و میتواند به تدریج بنیان ملیت را منهدم سازد و این در صورتی است که قوم مهاجر با مردمان مملکت مهاجر نشین^۱ از حیث تمدن و ملیت مابینت بسیار داشته باشند و عده ایشان نسبت بجمعیت آن مملکت معتدیه باشد. هرگاه قوم مهاجر از حیث تمدن خیلی پست تر و از جهت عده قلیل باشند قومیت ایشان در تحت نفوذ ملیت قومی که با آن آمیخته اند از میان میرود ولی اگر کثیر باشند بملیت آن قوم صدمه بسیار میرسانند و ممکن است که آنرا نابود سازند و نیز هرگاه تمدن مهاجران عالیتر باشد ملیت ایشان غلبه خواهد یافت چنانکه در اثر مهاجرت انگلیسیان از آفریقا از امریکا بر افتاد.

نکته گفتنی آنست که اگر مهاجرت در تحت قوانین مخصوصی درآید مفید میافند و باین وسیله میتوان جمعیت را که در ترقی اقتصادی از عوامل مهم است تکثیر کرد و امروزه این امر در سیاست دول اهمیت بسیار دارد و حتی در جامعه ملل مورد مباحثه قرار گرفته است و چنانکه خواهیم دید بعضی از شاهان با تدبیر ایران نیز باین کار اهمیت شایانی داده و از مهاجرت اقوام بیگانه استفاده کرده‌اند ولی رویهم رفته از این راه فایده چندانی عاید ایران نشده زیرا که غالباً تمدن مهاجران و مهاجمان از تمدن ایرانی پست تر بوده است.

تا آنجا که خبرداریم نخستین مردمی که بایران مهاجرت کردند آریانی ها بودند. بنا بر آنچه از گفتار شرق شناسان ر می آید تقریباً در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد آریانیها از سایر مردمان هند و اروپائی جدا شدند و در ۱۴۰۰ قبل از میلاد آریانیهای ایرانی بواسطه تنگی جا و کمی آذوقه بفلات ایران مهاجرت آغاز کردند و ظاهراً مهاجرت ایشان از جانب شمال و شمال شرقی بود و تا قرن هشتم ادامه یافت این مردمان از سفد بمر و هرات و از آنجا تا دریاچه زرننگ در سیستان پیش آمدند و چون دریاچه مذکور در آن وقت وسیع تر از اکنون بود از آن نیکدشته و بسمت غربی دریاچه پیچیدند و در جنوب خراسان و صنجات ری و دماوند مقیم شدند و با مردمان بومی که در این سرزمینها سکنی داشتند بجنگ پرداختند. در افسانه های زردشتی مذکور است که در روزگار جمشید سه مرتبه وسعت سطح زمین سه برابر شد. این افسانه از آنجا ساخته شده است که قوم آریا چندین مرتبه بایران مهاجرت کردند و در این سرزمین پراکنده و این مردمان که مقصودشان از مهاجرت بدست آوردن اقامتگاه بود هر جا میرسیدند قلعه ای می ساختند و اندرون هر قلعه را بدو قسمت کرده در یکی مسکن می گرفتند و در دیگری حشم را جای میدادند و در آجا آتشی میافروختند تا اگر بومیها حمله ور شوند نگاهبانان آتش را تیز کنند تا اهل قلعه خبر یابند و برای دفاع مهیا شوند و این قلعه ها بتدریج بدهات و سپس بشهرها تبدیل یافت.

در داستان شاهان نخستین پیشدادی راجع بمهاجرت آریانیها اشاراتی دیده میشود. اینکه عمر شاهان این سلسله گاهی پانصد و هزار میرسد از آن جهت است که شرح زندگانی هر یک از ایشان در حقیقت گزارش احوال یکی از نژاد هاست و دوره طهمورث و جمشید دوره نژاد آریان است - فردوسی در داستان جمشید می گوید :

بآب اندر آمیختن خاک را
سبک خشت را کالبد ساختند
نخست از برش هندسی کار کرد

بفرمود دیوان ناساک را
هر آنچ از گل آمد چو بشناختند
بسنگ و بگچ دیو دیوار کرد

چو گر ما به و کا خهای بلند چو ایوان که باشد پناه از گزند
و این اشاره است بآنکه آریانه‌ها از ملل زبردست خود که در فن ساختمان
ماهر بودند معماری آموختند و ایشانرا بکارگری واداشتند و نیز بعضی معارف
ایشان را اخذ کردند از آنجمله:

بزشکسی و درمان هر دردمند در تندستی و راه گزند
و از این جهت این دوره را که روزگار آرامشی بود جمشید نامیدند
که بمعنی روشنائی است و در افسانه‌ها آورده اند که در این دوره مرگ از میان
مردمان برافتاد:

بدار و درمان جهان گشت راست که بیماری و مرگ کس را نکست
شده بر بدی دست دیوان دراز ز نیکی نبودی سخن جز براز
اما پس از این دوره نژاد سامی بر نژاد آریا غالب آمد و بدبختی آریا
ها آغاز شد از این حیث این دوره را که روزگار ذلت و اسارت بود از **دهاک**
نامیدند که در شاهنامه ضحاک شده و اژدها مخفف آنست - مطابق روایت شاهنامه
و اوستا ضحاک که سه سر و سه دهان و شش چشم و دو مار بردوش داشت برای خوراک
مارها هر روز دو نفر جوان را میکشت و مغز سر ایشانرا در میآورد. دو مرد پاک
دین از نژاد پادشاهان برای جلوگیری از ظلم او تدبیری اندیشیدند و در دربار
ضحاک آشپز شدند و هر روز که دوتن را برای کشتن میآوردند از ایشان یکی را
میکشند و مغز سر او را با مغز کوسفند آمیخته بضحاک میدادند و دیگری را رها
میساختند تا از شهر بیرون رود و در بیابانها باشد تا او را نشانند:

از اینگونه هر ماهیان سی جوان از ایشان همی یافتندی روان
چو گرد آمدندی از ایشان دو بست بر آن سان که شناختندی که کیست
خورشگر بر ایشان نزی چند و بیش بدادی و صحرا نهادیش بیش
کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد که ز آباد بر دل نیا بدش یسار
و این افسانه اشاره است بآنکه آریانه‌ها از دست ستمکاری غالبین از شهرها

میگریختند و سر بصحرا مینهادند و از همین پناهگاهها یعنی از دامن البرز بود که فریدون ظهور کرد. دوره فریدون را باید دوره غلبه مجدد آریانه‌دانست. آریانه‌ها مردمان سامی را هزیمت دادند و آنها را بمساکن اولیه خود راندند و از رود دجله گذشته تا بیت المقدس پیش رفتند.

اینکه فریدون کشور - ویش را میان پسران تقسیم کرد و ایران را بایرج و روم را بسلم و توران را بتور داد و سپس سلم و تور باایرج جنگیدند و او را کشتند اشاره‌ایست بمنازعات آریانه‌ها با حریف‌های زورمند خود یعنی تورانیان و سامیان و از این بعد زدو خورد دائمی میان ایرانیان و تورانیان آغاز میشود و از آنجمله جنگهای رستم و فراسیاب که بر سر هر بازاری هست.

این است آنچه از داستانهای باستان استنباط میشود و از این جمله برمیآید که آریانه‌ها بقصد مهاجرت و نه بقصد مهاجرت بایران آمدند و پس از استقرار در سرزمین مذکور پیوسته از مهاجرت مردمان شمالی در عذاب بودند و در دفع آنها بجان میکوشیدند و علت مزاحمت ساکنان شمال درویشی و فقر ایشان بود که میخواستند از نعمتهای آریانه‌های متمدن برخوردار شوند و مورخان آورده اند که در ازمئه تاریخی مردمانی از درون آسیای وسطی یعنی از ترکستان شرقی یا ترکستان چین تا دریای آرال و خود ایران و از اینجاها با فاصله هائی تارود عظیم دانوب منتشر بودند و ایشان را سگ یا سکا مینامیدند و نژادشان اختلاطی بود از نژاد زردوسفید. مسکن این اقوام صحاری بی آب و علفی است که کاملاً با اصول تمدن ناسازگار است و هرگز ساکنان آنجا ایجاد تمدن موفق نشده اند و آفتاب سوزان و صحرای بیابانها کاخ آرزوی ایشان را سوخته و بر باد نیستی داده است این است که آب بیچارگان بردوش همیشه دربی آرامدگی از این صحرا بآب صحرا میتاخته و غالباً با خانواده‌های خود در روی اسب‌ها حرکت و از حشم گذران میکردند و غذای آنها غالباً شیر گاو و گوشت گوسفند و خر و لباسشان از پوست حیوانات و از جمله پوست دشمنان بوده است. اما این قوم

فقیر دوسر مایه بزرگی در دسترس داشته اند یکی کشور چین و دیگر ایران و مردمان مذکور هرگاه که این دودولت ضعیف بوده اند بمهاجرت و هرگاه که قوی بوده اند بمهاجرت خود را در داخله آنها جا داده اند اولین مهاجرت ایشان بایران در نیمه دوم قرن هفتم قبل از میلاد در روزگار دولت ماد بود که از دربند قفقاز سرازیر شدند و دولت مذکور را در حالیکه رشد و نمو مییافت شکست دادند و مدت ۲۸ سال^۱ در آذربایجان و نواحی آن بتاخت و ناز و غارتگری پرداختند تا آنکه شاه ماد تدبیری اندیشید و ایشان را بقتل رسانید و همین مردمان بودند که کورش کبیر را کشتند و عظمت داریوش و اسکندر مقدونی را تحقیر کردند و دولت چین را ناچار ساختند تا در برابر هجوم ایشان در سنه ۶۵۰ دیوار عظیم چین را که تاکنون نیز برپای است بنا نهند.

وقتی که پادشاهان اشکانی بساطت بر قرار شدند در پای بیکرانی که از مردمان شمالی از آسیای وسطی تا رود دانوب کشیده شده بود بتلاطم درآمد توضیح آنکه در سال ۳۱۴ قبل از میلاد در سراسر مغولستان سه خان معظم حکومت میکردند و اقوام مطیع هر خان نام جداگانه داشتند قومی را که در مشرق مغولستان بودند دون خو و قومی را که در وسط آن بودند هون و قومی را که در مغرب مغولستان بودند یوئه چی مینامیدند و این هر سه قوم از نژاد زرد بودند، خان هون ها بتدریج خان دون خورازیر دست خود ساخت و بچین حمله کرد و زلزله در آن مملکت انداخت و بقبائل یوئه چی فشار وارد ساخته آنها را بطرف رود سیحون پراکنده کرد. میدانیم که در ماوراء سیحون سکاهای سکنی داشتند، سکاهای در اثر فشار یوئه چی ها از رود سیحون گذشته بممالک بارت حمله آوردند و کم کم با یوئه چی ها مخلوط شده متحداً بسرزمین ایران سرازیر شدند و اگر سواران شجاع بارتی و شاهان اشکانی نبودند بی شک نژاد آریائی قلم

۱ - این مدت را مورخان قدیم نوشته و مورخان جدید پذیرفته اند اما نباید دلیلی که مرحوم مشیرالدوله اقامه کرده است استقرار سکاهای در ماد اندکی کمتر از ۲۸ سال طول کشیده است

میشد. زیرا این مردمان گذشته از اینکه وحشی بودند عددشان بسیار کثیر بود و همین مردمان بودند که از شمال بحر خزر بسمت اروپا رفتند و به سمت ها^۱ فشار وارد ساختند و آنها بنوبه خود ژرمن ها را تحت فشار آوردند و ژرمن ها بدولت روم هجوم آورده آن را منقرض کردند.^۲

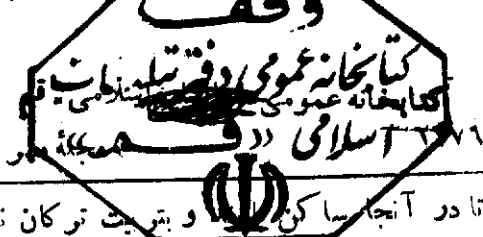
یوئه چی ها و سکا ها چون بممالک بارتی حمله کردند در رفاهیت افتادند و از این مهاجرت خوشدل شدند و تا حدود سیستان پیش رفتند و نام خود را بآن ولایت دادند چه بیشتر آن ناحیه را زرتنگ مینامیدند ایشان آنرا بنام خویش سکستان خواندند و سپس سیستان شد، اما لشکریان مهلت ندادند و هرطور بود ایشان را بمساکن اولیه خویش رانندولی حمله هونها همچنان ادامه داشت تا نوبت سلطنت شاهان ساسانی رسید. در زمان ساسانیان دولت ساسانی و دولت روم هر دو از جانب مردمان شمالی تهدید میشدند و متحداً در دفع ایشان میکوشیدند و بهمین جهت نقاط سرحدی شمال ایران بسیار اهمیت یافت مخصوصاً معبر های کوه قفقاز که راه حمله این مردمان بود. رومیان برای آنکه این معبرها را در دست داشته باشند در موقع لزوم بتوانند هونها را بداخل ایران راه دهند میخواستند ولایات شمالی ایران مانند ارمنستان و گرجستان را تحت حمایت خود داشته باشند و ایرانیان چون از اهمیت این گذرگاهها آگاه بودند تا ممکن بود زیر بار این نمی رفتند و بهر قیمت بود این ولایات را نگاه میداشتند و کمتر معاهده ایست که بین ایران و روم منعقد شده و در آن اسمی از این معبرها نباشد.^۳ اینکه در تمام دوره حکومت ساسانی ارمنستان و گرجستان مورد نزاع ایران و روم بود و برای تصرف آن خونهای بی شمار ریخته شده همه در اثر اهمیت مواضع مذکور بود و اگر شاهان ساسانی این معابر را بدشمن میسپردند چنان بود که کسی کلید گنج های خویش را براه زنان سپارد.

باری مهاجرت هونها همچنان ادامه داشت تا آنکه قبایلی از این طایفه موسوم به هونها سفید یا هفتالیت یا هیاطله پس از راندن یوئه چی ها و سکاها در نزدیکی سرحد شمال و شمال شرقی ایران سکنی گزیدند و بابهرام پنجم و بسرش

۱ - Goths - ۲ - Histoire romaine (Albert Malet)

۳ - مراجعه شود بمعاهده نرسی و شاپور درم باروم

یزگرد دوم بجنگ پرداختند ولی کاری از پیش نبردند. هر قدر فشار مردمان شمالی بیشتر میشد دولت ایران بیشتر رو بضعف میرفت تا بجدی که کم کم هیاطله صاحب نفوذ گشتند و فیروز اول شاهنشاه ایران بیاری ایشان بتخت رسید و سپس بایشان بجنگ پرداخت ولی غالب نیامد و پس از چندی بقتل رسید. اگر اینگونه شکست ها ادامه می یافت می شک ایران سرنوشت دولت روم را یافته بود ولی از خوشبختی پس از فیروز شاهانی مانند قباد و انوشیروان بتخت نشسته و دست قدرت هیاطله را برنافتند و از کارهای فیروز یکی آن بود که برای دفع هیاطله سدی در استقبات رود گورگان بساخت که خرابه های آن بعدها بنام سد اسکندر نامیده شد و در ادبیات فارسی بسیار مذکور است. هیاطله مدت ۱۵ سال در برابر قباد پایداری کردند و اگر چه بر او غالب نیامدند ولی صاحب نفوذ شدند اما بخت ایران یآوری کرد و پادشاهی بسطانت ایران نشست که در تاریخ کم نظیر دارد و او انوشیروان عادل است که بهمت خستگی ناپذیر و تدبیر صائب خویش مردمان شمالی را چنانکه باید ادب کرد و نه تنها ایران را از مهاجمت ایشان نگاه داشت بلکه از مهاجرت آنها فایده بسیار برد و بر جمعیت کشور خود افزود. انوشیروان پس از آنکه هیاطله و سکاها را شکست داد در در بند قفقاز در برابر ایشان سدی کشید که از دریای خزر تا کوه قبوده ادامه داشت و پس از اسلام بسد باب الابواب موسوم شد و مردمان شمالی در اثر هیت او از در صلاح درآمدند و با اجازه او دسته دسته بایران آمده در نواحی مختلط سکنی گزیدند. از آنجمله يك بار ترکان مقیم شمال از او در خواستند که ایشان را بعنوان سپاهی پذیرد تا از این راه باعاشه بردازند. انوشیروان برای اجابت در خواست ایشان بجناب شمال رهسپار شد و نخست بتعمیر قلاع و بلاد آن طرف پرداخت تا ترکان شمالی هر گز خیال خام نپزند و در صده حمله بشکر ایران نباشند و سپس فرمود تا سرداران ایشان بخدمت آیند و از آنها دلجوئی کرد و برای ترکان قلاعی بنا نهاد و ایشان را در آنها سکنی داد و در این موقع سیاستی بکنار برد که دلالت کامل بر نبوغ او دارد و می رساند که انوشیروان واقعا نابغه و در ردیف سیاستمداران بزرگ میباشد و در مس تتر که او را فردريك کبیر ایران خوانده بخطاط نبوده است. سیاست او این بود که چون ترکان را گروهها گروه بداخله ایران آورد طایفه ای از دانشمندان و موبدان زردشتی را بآن طرف کوچانید



تا در آنجا ساکن گردیدند و بریت ترکان نورسیده بردازند و ایشان را از دایره بریت بیرون کشند و بخرطه تمدن آرند و نیز همگی ایشان را در يك محل سکنتی نهد تا مابدا زمانی مغل آسایش کشور شوند بلکه در محل های مختلف گنجانید و برای خرید و فروش ایشان بازارها بنانهاد و بر صاحب فراست و کسی که از سیاست مستعمراتی آگاه است پوشیده نیست که این اعمال در میزان سیاست بسیار گران سنگ است. انوشیروان در یادداشت های خود مینویسد که روزی که ترکان را سان میدیدم از انبوهی ایشان اندیشیدم که اگر این گروه در وسط ایران باشند و بخواهم باین ناحیه بکوچانم متعذر و یا الاقل متعسر خواهد بود. پس می بینم که انوشیروان از مهاجرت مردمان شمالی نفع بزرگی بکشور خود رسانیده و جمعیت انبوهی بر جمعیت مملکت خویش افزوده است و نباید تصور کرد که این مردمان طفیلی ایران بودند بلکه چنانکه گفتم انوشیروان ایشان را بزنگانی متمدن آشنا ساخت و بکار و تولید ثروت واداشت. در سال ۳۷ از سلطنت انوشیروان ترکانی که در ناحیه خزر اقامت داشتند بانوشیروان نامه فرستادند و از مسکنت خویش نالیدند و درخواستند که بخاک ایران مهاجرت کنند و در این کار الحاح ورزیدند. انوشیروان در یادداشت های خود مینویسد که من با خود اندیشیدم که این مردمان در سانسحوری بی نظیرند و از شدت فقر و بدبختی مرگ را استقبال میکنند و اگر امپراطور روم با ایشان متحد شود بوطن ما ضرر بسیار خواهد رسید پس خواهش ایشان را پذیرفتم و بمرزبان دریند نوشتم که ترکان را برتیب با مراعات حق تقدم اجازه وود دهد. مرزبان مذکور بمن نوشت که ۵۰۰۰۰ نفر از ترکان با زنان و فرزندان و عیالات خود و نیز ۳۰۰۰ نفر از رؤسای ایشان با خاندانهای خود بایران آمده اند. پس شخصا بجانب قفقاز رفتم و وقتی که ایشان را سان دیدم در جاگه وسیع نمی گنجیدند و فرسنگ طول اردوگاه بود. انوشیروان با مهاجران جدید همانگونه رفتار کرد که با مهاجران سالهای پیش رفتار کرده بود و از این راه فوائد بسیار برد و خود او مینویسد که این مردمان نسبت بایران جان نثار و وفا دار ماندند. سیاست انوشیروان قابل تقدیر است زیرا که گذشته از اینکه بایران نفع رسانید باعث شد که تمدن درخشان ایرانی در میان مهاجران ترك رواج یابد. در این موضوع بعدها نیز بحث خواهد شد. حسینقلی غفاری